فرهیختگان

@farhikhtegandaily

WWW.FDN.IR

وقتی همدل و همزبانی «می‌رود» چراغی از جهان گفت‌وگو خاموش می‌شود

فیرحی و آدابِ واقعیات گراییِ معطوف‌به حقیقت

فرهنگ رجایی

استاد دانشگاه کارلتون

در چند روز گذشته در دوران فروبسته زحمت یا رحمت کرونایی، خبر تکان‌دهنده یکی از قربانیان این حادثه مستحدثه را شنیدم که از سفر عزیزی روشن‌روان، دلسوز، متوجه و در ورای آنها و به گمان من تاج سر آنها، همراه با چهره بشاش، شفاف و مهربان روانشاد داود فیرحی به جهان عقبی به این دانشور غربت‌نشین حکایت می‌کرد. خوشا به حال او که در جهان بود و از جهان نبود و به نیستان اصلش پیوست: «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش- بازجوید روزگار وصل خویش». اما برای بقیه ما در جهان فرهنگی در حوزه تمدنی ایران که برای فیرحی «رفیق شفیق» تلقی می‌شدیم، یک منبع مهم «کیمیای سعادت» ضیق شد: «مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق- گرت مدام میسر شود زهی توفیق؛ جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است- هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق؛ دریغ و درد که تا این زمان ندانستم- که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق».

از وقتی که برای اولین بار چهره جناب فیرحی را در نشستی در دانشگاه مفید در میان شنوندگان دیدم، اولین توجهم «مقام امن» و صورت گشاده و «بی‌غش» او بود که به‌رغم جوانی به‌عنوان مستمعی برای من صاحب سخن شوق پر نور و گرمی می‌فرستاد: «مستمع صاحب سخن را بر سَر شوق آورد- غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد». جالب است که شرم‌حضور و توجه به حریمی که بعدا رفتار و حتی در آثار وی مشاهده کردم به وی اجازه نداده بود که با من صحبتی غیررسمی جز پرسش و ارائه نکاتی درباره جلسه داشته باشد. اما آن چهره بشاش و صادق همیشه برای من بیاد مانده است و خرسندم که در آخرین سفرم به ایران در سال گذشته این من بودم که به‌عنوان مستمع پای سخن او نشستم، و تعجب اینکه همچنان او بود که «مقام امن» و صورت گشاده و «بی‌غش» منتقل می‌کرد و تازه این بار نه‌تنها به من که به کل حاضران محترم در آن نشست می‌داد، که مجموعه‌ای از دانشگاهیان (اساتید محترم و دانشجویان) و همچنین اهل کتاب و فرهنگ ایرانی از میان تمام طبقات گوناگون اجتماعی بودند.

در مقام طلبگی و دانشجویی و بعد در مقام دانشور آموزشی و پژوهشی در حوزه امر سیاسی، صاحب این قلم دانش‌آموز و بعد آموخته و مبشر مصداقی از بینش و دانش، ادب و آداب، و ارزش و داده با رهیافت «واقعیات گرایی» معطوف به حقیقت بوده‌ام. در این راه از هرگونه ایدئولوژی گرایی، ناکجاآبادگرایی، و خطرناک‌تر از این، از «وقایع گرایی» دوری کرده‌ام. و از نظر هنر و روش کار، این کناره‌گیری را جز از طریق «گفت‌وگو» که دو اهتمام درونی و پیشینی «حسن‌نیت و خردورزی» در آن مستتر است، نیافته‌ام. این هنر و روش نه فقط به بیان فردوسی بزرگ، که دقیقا هزار سال پیش گفت، روان خود گوینده بازیگر را «رامش» که باعث بجای ماندن «داد» می‌شود: «سخن چون برابر شود با خرد- روان سراینده رامش برد؛... اگر داد باید که ماند بجای/بیارای از این پس بدانا نمای؛ چو دانا پسندد، پسندیده گشت/به جوی تو در، آب چون دیده گشت». با خرسندی می‌خواهم عرض کنم که بدون اینکه این فرصتَ فراهم آید تا این چند مفهوم اساسی را با فیرحی در میان بگذارم، او را همدل و همراه با آنها می‌یافتم و همین برایم مایه فخر بود که فرزندان وطن هنوز حکمت ابدی و -از نظر عمر دنیایی- هزارساله فردوسی را نه فقط فراموش نکرده بلکه خود آن را به اجرا گذاشته و به دیگران هم می‌آموزند. و این به‌رغم این است که اگر نگوییم در چندین سده، حداقل در چندین دهه گذشته ادب و آداب «واقعیات گرایی» معطوف به حقیقت، در ایران و حتی در جهان مورد حمله و بمباران نحله‌های ایدئولوژی گرایی، ناکجاآبادگرایی، و وقایع گرایی بوده و است. در ادامه مایلم قدری در مورد این مفاهیم به‌طور موجز و ارتباط آنها با فیرحی نکاتی عرض کنم.

از مفهوم آخر آغاز می‌کنم. از زمانی که ماکیاولی روش جالب و با بصیرت «حکمت و حکایت» را که در سنت ادب و فرهنگ قدیم که در ایران در اندرزنامه‌ها و حتی در اشعار ما جاری بود، با روش «اصل کلی و تاریخ» عوض کرد، نحله وقایع گرایی در نقاب و ظاهر واقعیات گرایی بر نگرش و شیوه فهم آدمی از زندگی جمعی مسلط شده یا با آن رقابت می‌کند. اولی می‌گوید حکمتی در مقولات هست و حکایات سرنخ‌هایی برای نزدیک شدن به آن حکمت‌ها به ما نشان می‌دهند، دومی مدعی است که وقایع تاریخی که اتفاق افتاده یا ما می‌توانیم با نمونه‌برداری تجربه کنیم، همانا نشان‌دهنده یک اصل کلی هستند که بر رفتار آدمی حاکم است. نتیجه اولی تواضع و کوشش برای نزدیک شدن بر واقعیات امور است و نتیجه دومی تفرعن و جرأت گرفتن برای کلی گویی و کل تصور کردن یک مقوله جزیی است. معصومانه‌ترین مصداق آن این است که دارویی برای نمونه در مورد ۱۰۰۰ داوطلب آزمون می‌شود و اگر نتیجه مثلا از ۶۰ نتیجه مثبت داد، پس برای کل بشریت مفید یا مضر دسته‌بندی می‌شود؛ همین حالا با مقوله تجربه واکسن کرونا و نمونه‌های داوطلبانه مواجه هستیم. و در عرصه سیاست در مملکت خودمان در اواخر سده نوزدهم گفته می‌شد چون غرب در تجدد موفق است، پس «از فرق سر تا نوک پا» باید غربی شد و همین حالا می‌شنوم که گفته می‌شود چون چین در ۱۰ سال آینده بزرگ‌ترین قدرت خواهد بود، که من باور ندارم درست است، پس باید «کاملا به سوی چین روی آورد»، بدون اینکه بیاد آوریم که «ساعتی میزان آنی، ساعتی موزون این/بعد از این میزان خود شو، تا شوی موزون خویش». واقعیات تصادف‌های هستند که حادث می‌شوند و نه هدایت‌های که باید دنبال شوند.

ناکجاآبادگرایی نگرشی است که واقعیت ناکجاآباد بودن بهشت در روی زمین را با یک برنامه عملی برای تحقق بهشت بر روی زمین اَشتباه می‌گیرد. ناکجاآبادها به بیان افلاطون افق هستند و نه نقشه اجرایی و می‌دانیم بدون افق انسان پرواز نمی‌کند و برای آینده کوشش نخواهد کرد و آن وقت واقعیات میدان‌داری می‌کنند. البته تصور ناکجاآباد به‌عنوان نقشه عملی عوامل و عناصر تاریخ، فرهنگ و سنت را نادیده می‌گیرد و ریشه را خشک می‌کند. ناکجاآباد همان طور که سهروردی به درست این واژه را جعل کرد، جهانی است که در روی زمین جایی ندارد و حاصل شدنی نیست، به همین دلیل «ناکجا» است؛ «آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست- عالمی دیگر باید ساخت و از نو آدمی». اما برخلاف این حکم، ناکجاآبادگرایان به دو مقوله اصرار می‌ورزند: یکی عملی بودن «ناکجاآباد» و دیگری داشتن راه‌حلی ساده برای این کار. اگر فقط به تجربه تاریخی معاصر خودمان نگاه کنیم، ایجاد «عدالت‌خانه» یک برنامه عملی و اجرایی تلقی می‌شد و راه آن هم «یک کلمه» بود؛ می‌دانیم رساله‌ای به همین نام چگونه راه حل تلقی شد و روش کار هم نوسازی از بالا بود. در آن صورت توجه به «واقعیات» پیچیده تاریخی فرهنگیِ معطوف به حقیقت و «شرقی بودن» ما- در معنایی که مولانا منتقل می‌کند، جایی نداشت. (شرقی بودن در ساده‌ترین بیان آن دغدغه دورافتادگی از نیستان و جهان فانی مزرعه‌ای در خدمت جهان باقی درمعنای این دنیایی تمرکز بر پندار، گفتار و کردار نیک است). از راه‌حل‌های ناکجاآبادگرایانه که به ناچار به جزم‌اندیشی و اصرار به درست بودن راه خویش در سال‌های اخیر است، چیزی نمی‌گویم که «فیرحی‌ها» گفته و می‌گویند.

بمباران سوم ایدئولوژی گرایی است که پیروان آن متفرعنانه مدعی‌اند که حقیقت را یافته‌اند و شالوده‌سازی خودشان را از حقیقت عین و مصداق حقیقت تلقی می‌کنند. برای نمونه، قانون آهنین «جبرتاریخی» که برنامه عملی قوی‌ترین ایدئولوژی گرایی است که همانا مارکسیسم باشد و یا برنامه سلطه «نژاد برتر» و شستن بشریت از نژادهای فروتر که برنامه عملی ایدئولوژی گرای نازیسم مبتنی‌بر علم گرایی روش تحصیلی بود، مثال‌های جهانی آن است. و در منطقه خودمان نه فقط حوزه تمدنی ایرانی که جهان عرب و در میان ترکان به‌صورت حرکت‌های «پان‌ایرانیست»، «پان‌عربیست» و «پان‌ترکیست» بروز کرده و متأسفانه هنوز ادامه دارند. ایدئولوژی و نقش آن به‌عنوان یکی از واقعیت‌های زندگی جمعی یک چیز است اما تبدیل آن به پندار ایدئولوژیک، گفتار ایدئولوژیک و رفتار ایدئولوژیک یک چیز دیگر. همین تمایز بود که خود مارکس را بر آن داشت اقرار کند، «من مارکسیست نیستم». تبدیل اسلام به ایدئولوژی و نه به‌عنوان یک نظام فکری پیچیده که از پیروان تسلیم به حقیقت و جهد برای «نزدیکی به خداوند» می‌خواهد و نه رسیدن به وی، همانی است که شالوده‌سازی‌های داعشی، القاعده‌ای، طالبانی، حتی اخوان‌المسلمینی و جماعت اسلامی (پاکستان) در افراد، گروه‌ها، و اجتماعات پخش کرده است و پیامدهای ناانسانی و نامردمی آن هر روز قابل مشاهد است. می‌دانم که طرفداران ایدئولوژیکی -در رأس آن سید قطب- نگرش غیرایدئولوژیکی را به بی‌عملی محکوم می‌کنند، اما این سفسطه‌ای بیش نیست؛ عمل واقعی در درون آدمی تحت تأثیر گفت‌وگو «با خویشتن خویش و بعد با دیگری» که بزرگان ما آن را «جهاد اکبر» خواندند، واقعی، ماندگار و باعث تمدن‌سازی می‌شود.

فیرحی با این جهاد اکبر آشنا بود و از همین رو، به گمان من یک واقعیات گرای سرسخت بود و به درستی فهمیده بود که این واقعیات همه به هم مربوطند زیرا همه معطوف به حقیقتند. کار پژوهشگر این است که پل‌های ارتباطی بین آنها را به دور از قدرت و مناسبات قدرت (غرضمندی وابسته به موقعیت و زمان)، به طور اصیل، مشاهده، شناسایی و تحلیل کند. فیرحی چنین اصالتی برای خود قایل بود و از این رو، برای همه عوامل و عناصر حق بازیگری قائل می‌شد و البته به دلیل حوزه تخصصی‌اش بیشتر بر پل ارتباطی بین فقه و تجدد تمرکز می‌کرد. اصالت او چند چیز به او یاد داده بود که در رأس آن قبول این «واقعیت معطوف به حقیقت» بود که آدمی قرار نیست در دنیا به مقصد برسد چون به «والله اعلم» اعتقاد داشت و همین منبع تواضعش بود. البته با قرآن همدل بود که «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» و با حافظ هم‌کلام بود که آنچه بر انسان فرض عینی است کوشش است، که در حیات پربارش کرد: «گرچه وصالش نه به کوشش دهند- هر قدر ای دل که توانی بکوش».

سخن خود را باردیگر از یک سو با افسوس از ضایعه خاموشی چراغی پر فروغ از جهان گفت‌وگوی حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی، و از سوی دیگر، با دعا و آرزوی برای اینکه آثار بجا مانده این چراغ باعث روشن شدن چراغ‌های تازه، پرتوان‌تر، و استوارتر از جناب فیرحی و صاحب این قلم بشوند، به پایان می‌برم. زندگی روحی و آخرتش قرین اولیاءالله بادا، همچنان که زندگی جسمی و دنیایی‌اش را قرین اولوا الالباب کرده بود.

پی‌نوشت:

*نگارنده محترم راضی به درج عنوان ذیل نام خود نبوده و صرفا توضیح ذیل را برای انتهای مطلب می‌پسندید که البته با قالب روزنامه سازگار نبود پس عنوان ایشان را، بدون اجازه ایشان، ذیل نامشان درج کردیم و در انتهای مطلب نیز توضیح خودشان را می‌آوریم:

نگارنده دانشور امر سیاسی و صاحب مقالات و کتاب‌هایی در این زمینه است، که از آن جمله آخرین اثرش «اندیشه و اندیشه‌ورزی»(۱۳۹۸) است.

نگاهی به «حیات فکری سیاسی امامان شیعه(ع)»

سیرمنطقی ۲۵۰ساله

سعید طاووسی مسرور

عضو هیات‌علمی دانشگاه علامه‌طباطبایی

[در این ستون، اولا به بهانه و] به‌مناسبت هفته کتاب، یک‌یا‌چند کتاب در یک موضوع را خدمت خوانندگان معرفی خواهم کرد- و امیدوارم این کار گامی برای آشنایی مخاطبان روزنامه با عرصه کتاب باشد- و تجارب خود از آشنایی با آثار مختلف و مطالعه آنها را در اختیار خوانندگان خواهم گذاشت و شاید این امر باعث شود کسی سوال یا دغدغه خود را در معرفی کتابی پیدا کند و این ستون پلی شود و مخاطبان را به کتاب‌های مطلوب وصل کند. یکی از مشکلات عرصه کتاب این است که کتاب خوب کمتر معرفی می‌شود. جایی در دغدغه‌های رهبر انقلاب [نیز] دیدم ایشان توصیه کرده بودند که کتابخوانان، کتاب‌هایی که مناسب می‌بینند را به جامعه معرفی کنند. این مساله می‌تواند به‌صورت موردی یا به‌صورت سیر مطالعاتی باشد. [البته] الحمدلله گام‌های خوبی -هرچند ناکافی- توسط مراکز مختلف در این عرصه در سال‌های اخیر برداشته شده است و مثلا از سوی مجمع ناشران انقلاب اسلامی یا موسسه مصیر یا مراکز مختلف دیگر، سیر مطالعاتی معرفی شده است. مشکل دیگر اینکه در خیلی از سایت‌ها، مطبوعات و رسانه‌ها و حتی فضای مجازی، معرفی کتاب انجام می‌شود اما این معرفی‌ها توسط ناشران، نویسندگان، کتابفروشان و... صورت می‌گیرد و معمولا کتاب‌هایی که کار خودشان است یا قصد فروش آن را دارند، معرفی می‌شوند. این امر کاملا به‌نفع مخاطب نیست و مانند تبلیغ هر کالای دیگری در آن عمل می‌شود، درحالی که معرفی کتاب باید توسط یک کتابخوان انجام شود. این مقدمه‌ای بود تا آینده این ستون را برای خواننده ترسیم کنیم [بلکه تاحدی مشخص شود که] قرار است چه کاری در آن صورت گیرد. اولین کتابی که برای معرفی در نظر گرفته‌ام، کتاب «حیات فکری-سیاسی امامان شیعه(ع)» از استاد رسول جعفریان است که توسط نشر علم منتشر شده است. چاپ قبلی توسط انتشارات انصاریان منتشر شد و سال‌ها منتشر می‌شد تا اینکه ویرایش جدیدی از کتاب توسط نشر علم در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسید. چاپ جدید این کتاب هم مکررا تجدید چاپ شده است. سال‌هاست با این کتاب مأنوسم. نخستین‌بار در دوره کارشناسی -که رشته‌ام مهندسی صنایع بود- با این کتاب روبه‌رو شدم و احساس کردم زاویه‌ای جدید و پنجره‌ای نو به رویم باز شده است تا بتوانم شناخت بهتری از امامان پیدا کنم. روزگار چرخید و رشته تاریخ خواندم و سال‌ها این کتاب را در حوزه‌های دانشجویی و کلاس‌های دیگر تدریس کردم و از قضا شاگرد مولف کتاب در دوره دکتری شدم و ارتباطم با این کتاب محکم‌تر شد. معمولا در کلاس‌هایم به شاگردان می‌گویم اگر می‌خواهید یک کتاب درباره امامان بخوانید، کتاب حیات فکری-سیاسی امامان شیعه را بخوانید. طبعا اگر کسی بخواهد مطالعه بیشتری داشته باشد، آثار دیگری هم قابل معرفی هستند، اما اگر ما مخیر شویم که [تنها] یک کتاب در این موضوع بخوانیم، بنده این کتاب را پیشنهاد می‌کنم. در روزگار ما کمبود و ضعفی در حوزه تاریخ اسلام وجود دارد و نیازمند کارهای به‌روز و مستند هستیم یا مطالبی که بتواند به سوالات و اذهان مختلف پاسخ دهد؛ کسی که به این نیاز پی برد، استاد جعفریان بود که تحت تاثیر استاد جعفر مرتضی عاملی وارد عرصه تاریخ شد. کتاب «حیات فکری-سیاسی امامان شیعه(ع)» کتابی است که عام و خاص یعنی مخاطب دانشجو و مخاطب عادی و مخاطب متخصص همه می‌توانند از آن استفاده کنند. متن روان، گویا و قابل فهم است و اگر کسی بخواهد مراجعه تخصصی‌تر داشته باشد، می‌تواند به پاورقی‌ها، مستندات و منابع آن دقت بیشتری کند، وگرنه همه می‌توانند از این کتاب بهره‌مند شوند؛ کتابی که اگر دقیق خوانده شود و به مباحث آن توجه شود، آنقدر مباحث مختلف و جزئیات به‌صورت ضمنی مطرح شده که گاهی انسان از این میزان ارائه اطلاعات از طرف مولف به شگفت و تحسین وادار می‌شود. در مقدمه کتاب فصلی درج شده است مربوط به منابع شناخت زندگی امامان. شاید این قسمت برای مخاطب عام چندان جذاب نباشد. در این قسمت تاریخ‌نگاری شیعه و تواریخ ۱۲ امام، معرفی شده و انواع و اقسام کتاب‌هایی که درباره امامان نوشته شده -اعم از کتاب‌های کلامی-تاریخی، کتاب‌های حدیثی-تاریخی، کتاب‌های رجالی-تاریخی، فضائل‌نویسی‌ها، آثار سنی‌هایی که درمورد ائمه دست به قلم برده‌اند، آثار فارسی‌ای که شیعیان درمورد ائمه نوشته‌اند، نقشی که دوره صفوی بر منابع داشت و [منابع] تا روزگار خودمان و دوره معاصر و... شناسانده شده است. فصل در حدود ۳۰ صفحه و بسیار از حیث آشنایی با تاریخ‌نگاری شیعه، مفید است. حتی در درس تاریخ‌نگاری -که در رشته تاریخ در مقطع ارشد توسط بنده ارائه می‌شود- این قسمت از کتاب به‌عنوان یکی از منابع درسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در این کتاب -که واقعا آن را می‌توان حاصل عمر مولف در زمینه تاریخ تشیع دانست- برای هر امام یک فصل درنظر گرفته شده است. همچنین در این کتاب به شبهات مختلفی به‌صورت ایجابی یا سلبی به‌طور صریح یا ضمنی، پاسخ داده شده است. عصر هر امام و مسائل آن دوره و نوع مواجهه امام با آن دوره توضیح داده شده و در هر فصل، نکاتی از زندگانی معصومان طرح شده که وقتی اینها را به‌مثابه یک کل نگاه می‌کنیم، می‌توانیم یک سیر منطقی از این ۲۵۰ سال از زمان رحلت پیامبر تا غیبت را مشاهده کنیم. این کتاب چندبار توسط مولف بازنگری شده و نظر به لطفی که مولف به بنده داشته‌اند، بنده [نیز] کل این متن را بازنگری کرده‌ام. اصلاحات لازم هر بار روی متن توسط استاد اعمال و در چاپ‌های بعدی منتشر می‌شود. بنابراین این کتاب چندبار نسبت به نسخه اولیه تقویت شده است. نشر معارف خلاصه این کتاب را به‌صورت کتاب درسی منتشر کرده است. کسانی که فرصت نمی‌کنند کل کتاب را -که بیش از ۷۰۰ صفحه است- به‌طور کامل مطالعه کنند، می‌توانند به خلاصه آن مراجعه کنند. چاپ قدیم این کتاب هنوز هم یافت می‌شود و در برخی نرم‌افزارها هم موجود است که [بالنسبه] حجم کمتری دارد. اگر بخواهم به اجمال به نقاط قوت و نوع مباحث این کتاب اشاره کنم، درباره امام علی(ع) تمرکز بر دوره خلافت ایشان بوده و اینکه حضرت با چه مشکلاتی دست‌وپنجه نرم می‌کردند یا به تعبیر بهتر، [اینکه] حضرت با چه مشکلاتی روبه‌رو بوده، تبیین شده است. بحث [از] عدالت اقتصادی، عدالت نژادی و قومی، مبارزه با انحرافات دینی، مبارزه با فساد اجتماعی و تبعاتی که این مسائل در عصر خلافت حضرت داشته، در کتاب مذکور آمده و این نکته مورد توجه مولف قرار گرفته که [چگونه این موارد] منجر به جنگ‌های سه‌گانه شده است. در هر فصل نکاتی به‌صورت ضمنی مطرح شده است، اگرچه خواننده آنها را در عناوین فصل‌ها نمی‌بیند. مثلا در فصل نخست آنچه به‌شدت برجسته شده، تبعیت امیرالمومنین(ع) از پیامبر(ص) در همه شئون و حتی در زندگی فردی است. مفهوم سنت نبوی و لزوم تبعیت از سنت در برابر بدعت با شواهد متعدد تبیین شده، درحالی که اگر عناوین این فصل ملاحظه شود، چنین نکته‌ای که عرض کردم، در عناوین فصل دیده نمی‌شود، بلکه در جای جای این فصل، این مساله- یعنی تبعیت از سنت- تبیین شده است. در فصل امام مجتبی(ع) یکی از بهترین مطالبی که بنده درمورد صلح امام خوانده‌ام، نوشته شده و به برخی از سوالات و ابهامات پاسخ داده شده است. این شبهه که گفته شده امام حسین(ع) معترض به صلح برادرش بوده پاسخ داده شده؛ شبهه‌ای که گفته شده امام حسن(ع) مبلغی گرفته و صلح کرده- و خراج دارابگرد و بیت‌المال کوفه- به ایشان داده شده، رد شده و ثابت شده در متن صلح‌نامه اساسا هیچ شرط مالی نیامده است. طبق نوشته استاد جعفریان، حضرت آن صلح‌نامه‌ای را که حاوی شروط مالی بوده، پاره می‌کنند و زیر بار آن نمی‌روند. اهمیت این مساله وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم استاد مطهری در کتاب «سیری در سیره ائمه اطهار»، همان صلح‌نامه جعلی و مردود را به‌عنوان متن صلح‌نامه ارائه کرده‌اند؛ یعنی آن صلح‌نامه‌ای که مورد پذیرش امام مجتبی(ع) قرار نگرفته است و این [صلح‌نامه مطرود] باعث شبهاتی در اذهان شده که به‌خوبی در این فصل به آن پاسخ داده‌اند. فصل امام حسین(ع) از این کتاب، خلاصه‌ای است از کتاب «تاملی در نهضت عاشورا» که سال‌ها پیش توسط استاد جعفریان نوشته و ویرایش جدید آن در سال جاری توسط نشر علم منتشر شد. آقای جعفریان در این فصل علاوه بر نکات مهمی که گفته‌اند، یک مقتل هم -که سعی کرده‌اند براساس صحیح‌ترین گزارش‌ها باشد- ارائه کرده‌اند که بعضا هم گزارش‌ها و روضه‌های باز دارد.

استاد جعفریان در فصل امام سجاد(ع) نقش حضرت در بازسازی تشیع را نشان داده‌اند و این را از استادشان سید جعفر مرتضی اخذ کرده‌اند [به این ترتیب] که امام سجاد(ع) از صفر شروع کرده‌اند و اگر امام سجاد(ع) نبود، از تشیع چیزی باقی نمی‌ماند و [ذیل این بحث] به مساله قیام‌های زمان حضرت پرداخته‌اند. آقای جعفریان نگاه مثبتی به قیام مختار و به شخصیت مختار دارند، چنان که در مختارنامه هم این نگاه ایشان به‌عنوان مشاور تاریخی دیده می‌شود. در فصل امام باقر(ع) مسائل مختلفی مطرح شده، از جمله مقابله امام(ع) با اختلافات فقهی، مقابله با اسرائیلیات و با غلات شیعه -که در آن زمان مطرح بوده- و بحث‌های سیاسی- که نسبت به خلافت اموی و نوع موضع‌گیری امام در مورد امویان بوده- در این فصل پرداخته شده است. فصل امام صادق(ع) نکات مهمی دارد و از جمله بحث قیام زید و حرکت زیدیه مورد بررسی قرار گرفته است. ایشان امام صادق(ع) را همراه با این قیام نمی‌داند و نشان می‌دهد امام با این حرکت موافقت نداشته و اصل قیام مورد رضایت حضرت نبوده است. در فصل امام کاظم(ع) به روایات کلامی و اعتقادی در برابر اهل حدیث و سایر جریان‌های مخالف توجه شده است. می‌دانیم که عصر امام کاظم(ص)، دوره‌ای است که ترجمه آثار یونانی به عربی صورت گرفته و این اهمیت مباحث کلامی را بیشتر می‌رساند.
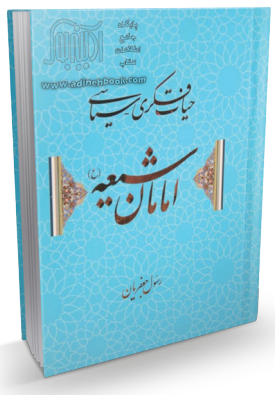
در فصل امام رضا(ع) آنچه بیشتر مورد توجه بوده، سفر حضرت به ایران و طبعا مساله ولایتعهدی است و به اصحاب ایرانی امام هشتم- از جمله به اباصلت هروی به‌عنوان یکی از تربیت‌شدگان آن بزرگوار- توجه کرده‌اند. در فصل امام جواد(ع) مناظرات آن حضرت در برخورد با فرقه‌های مختلف دیده می‌شود. فصل امام هادی(ع) یکی از خواندنی‌ترین فصل‌های کتاب است و نشان می‌دهد آن امام بزرگوار چه‌طور در شرایطی که دوره متوکل و سختگیری بر شیعه بود، توانسته‌اند از مذهب دفاع کنند. مساله‌ای که در این فصل مطرح می‌شود، بحث فرهنگ زیارت است که از منظر مولف، امام از توجه‌دادن افراد به زیارت و زیارتنامه اهدافی را دنبال می‌کرده‌اند از جمله ایجاد پیوند میان مردم و اهل‌بیت، تاکید بر مقام رهبری اهل‌بیت، تاکید بر مکتب اهل‌بیت و مبارزه با ظلم و ستم که در بحث تاکید بر زیارت امام حسین خود را نشان می‌دهند. آقای جعفریان در فصل امام عسکری(ع) به شرایط سخت آن دوران و بازداشت امام و زندگی تحت‌نظر امام در سامرا پرداخته‌اند و چگونگی ارتباط امام با شیعیان و کتب منسوب به امام عسکری(ع) از جمله کتاب تفسیر را مورد توجه قرار داده‌اند. بخش مهم فصل مربوط به امام‌زمان(عج)، معرفی نواب اربعه و اقدامات این چهار بزرگوار در صیانت از اندیشه غیبت و وجود مقدس امام‌زمان(ع) و حفظ ارتباط و اعتقاد شیعه نسبت به آن حضرت و اداره امور شیعیان از طریق سازمان وکالت است. سازمان وکالت توسط امام کاظم(ع) -و به نقلی امام صادق(ع) تاسیس شد و هرچه پیش‌تر آمدیم گسترش پیدا کرد و در دوره امام‌زمان(عج) تبدیل به نهاد نیابت شد؛ یعنی نیابت امری تاسیسی نبود و ادامه وکالت بود. وقتی وکالت به نیابت تبدیل شد، کماکان وکلا در شهرهای مختلف زیر نظر نایب خاص به هدایت شیعه می‌پرداختند. منابع کتاب استاد جعفریان را می‌توانیم کتاب‌شناسی تاریخ ائمه بدانیم که اگر کسی بخواهد درمورد ائمه دست به قلم ببرد، اگر به این بخش مراجعه کند، با خیلی از آثار از نویسندگان مختلف و [البته] آثار متنوع و متعدد از مذاهب مختلف و سبک‌های مختلف مواجه می‌شود. امیدوارم کسانی که این کتاب را خوانده‌اند از این کتاب بیشتر بهره‌مند باشند و کسانی که آن را نخوانده‌اند، این معرفی مقدمه‌ای بر خوانده‌شدن هرچه بیشتر آن شود. غرض از معرفی این کتاب، ضرورت هرچه بیشتر آشنایی جامعه ما -به‌عنوان جامعه شیعی و اسلامی- با ائمه بود. می‌دانیم که گاهی چه میزان ضعف و کاستی اطلاعات در بدنه جامعه ما درمورد ائمه وجود دارد، خصوصا که درمورد بعضی از معصومین این ضعف بیشتر احساس می‌شود.